

عمل به آنچه ممکن است

گفت‌وگو با: علیرضا علوی‌تبار

ضمیمه کارگزاران، ش ۲۵۵، ۱۳۸۷/۹/۹

چکیده: آقای علوی تبار معتقد است، پس از گذشت نزدیک به سی سال از تصویب قانون اساسی، بازنگری در آن ضروری است؛ اما این‌که بتوان در حال حاضر این خواسته را، به یک شعار سیاسی تبدیل کرد، محل تردید است. وی به علل عدم تحقق اصول دموکراتیک تعبیه شده در فصل سوم قانون اساسی تحت عنوان «حقوق ملت» اشاره می‌کند و ساختار قانون اساسی را، یکی از این علل می‌داند. ایشان همچنین به بحث «ساختار حقیقی و حقوقی» در قانون اساسی می‌پردازد.

○ بحث عمده ما به مناسبت سال‌روز تصویب قانون اساسی، فصل سوم قانون اساسی «حقوق ملت» است. در این فصل اصول دموکراتیکی وجود دارد که حقوق قشرهای مختلف جامعه را در بر می‌گیرد. با این حال در عرصه عمل شاهد تحقق آن اصول نیستیم. دلایل این تناقض در متن و عمل چیست؟ آیا مربوط به ساختار قانون اساسی است؟ آیا به واقع قانون اساسی ایران، از ساختاری دوگانه برخوردار است که برخی اصول، مانع تحقق اصول دیگر می‌شود؟ یا این موضوع به عملکردها و مجریان باز می‌گردد؟

● تحقق نیافتن حقوق ملت مندرج در قانون اساسی علل متعددی دارد، اما می‌توان یکی از علل آن را در ساختار خاص قانون اساسی جست و جو کرد. اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، ساختار قانون اساسی سه‌گانه است و نه دوگانه! بارها گفته شده است که قانون اساسی فعلی ما، سه وجه مختلف دارد. یک وجه «فرهمندی» که متناسب با رهبری یک شخصیت فرهمند

نگاشته شده، یک وجه گروه سالار (یا اندک سالار) که متناسب با نقش محوری روحانیون سیاسی و سرکردگی آنها بر جامعه نوشته شده و یک وجه مردم سالار که با هدف تأمین نقش مردم در نصب، نقد و عزل حکومت نوشته شده است. بسته به چگونگی توازن قوا در ساختار سیاسی، یکی از این سه وجه بر دو وجه دیگر غالب می شود و مشکل عملی جمهوری اسلامی را تعیین می کند؛ اما دو وجه دیگر نیز از میان نمی روند. تصور من این است که در سال های نخست انقلاب (۱۳۶۰-۱۳۶۸) وجه فرهمندی غالب بود، در سال های بعد (۱۳۶۹-۱۳۷۶) وجه گروه سالارانه غالب بود و دوران اصلاحات، تلاشی بود برای غالب کردن وجه مردم سالارانه که با انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم پایان یافته. این ساختار که امکان تفسیرهای مختلف را می دهد و گاه در عمل به نوعی ناسازگاری در ساختار تصمیم گیری می انجامد، یکی از علل عدم تحقق کامل حقوق ملت در قانون اساسی است. اما همه علل نیست! توزیع بسیار نابرابر منابع قدرت، ایدئولوژی های رقابت ستیز، در درون جناح های مختلف حاکمیت، شکاف های تنش آفرین اجتماعی فرهنگی و... از عوامل دیگر هستند. به بیان دیگر به نظر می رسد که ریشه این عدم تحقق کامل حقوق ملت را می توان هم در ساختار حقوقی (ساختار قانون اساسی) و هم در ساختار حقیقی (توزیع منابع قدرت به طور واقعی) و هم در راهبردهای جناح های حاکم و هم در مجریان و کارگزاران سیاسی کشور جست و جو کرد.

○ گفته می شود نهادهای انتخاباتی نسبت به نهادهای انتصابی از تناسب اختیارات و مسؤولیت ها برخوردار نیستند. آیا شما با این ادعا موافقت می کنید؟ در مقابل، برخی بحث ساختار حقیقی و حقوقی را پیش می کشند و می گویند با تفوق در ساختارهای حقیقی، می توان بر تعارضات و مشکلات ساختار حقوقی فائق آمد. نظر شما در این خصوص چیست؟

● با نگاهی اجمالی به قانون اساسی موجود، به نظر می رسد که کمتر از سی درصد قدرت میان مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری تقسیم شده است. این وضعیت ساختار حقوقی است. اما این که این ساختار حقوقی تا چه حد به ساختار حقیقی تبدیل می شود و مبنای عمل قرار می گیرد، بسته به عوامل دیگری است که قبلاً اشاره کردم.

نکته ای که باید به آن توجه داشته باشیم این است که خود «ساختار حقوقی» یکی از عناصر شکل دهنده به «ساختار حقیقی» است. درست است که تنها عنصر نیست، اما نمی توان آن را نادیده گرفت. برای تحقق مردم سالاری، ساختار حقوقی مناسب شرط کافی نیست، اما

شرط لازم هست؛ از لحاظ راهبرد سیاسی ممکن است نیرویی با توجه به ظرفیت‌ها و امکاناتش، تغییر ساختار حقوقی را در مرحله بعد قرار دهد و بر تغییر ساختار حقیقی تأکید کند، این راهبرد معقول و پذیرفتنی است. اما این نیرو نباید فراموش کند که نقد ساختار حقوقی از زاویه دموکراتیک خود، ایجادکننده توانی است برای تغییر ساختار حقیقی.

○ نزدیک به سی سال از تصویب قانون اساسی و حدود بیست سال از اصلاح آن در سال ۱۳۶۷ می‌گذرد. آیا شما بازنگری در قانون اساسی را، با توجه به شرایط فعلی ضروری می‌دانید؟ در صورت پاسخ مثبت، فکر می‌کنید این بازنگری در چه حوزه‌ها و چه اصولی باید باشد؟ گذشته از این، با توجه به مکانیسم موجود برای بازنگری در قانون اساسی، فکر می‌کنید امکان اصلاح قانون اساسی در راستای دموکراتیک‌تر شدن آن وجود دارد؟

● قانون اساسی فعلی و مبانی نظری آن، یک آزمون تاریخی را پشت سر گذاشته‌اند. هنگام نوشتن قانون اساسی بسیاری از مبانی آن، مورد آزمون قرار نگرفته بود و ظرفیت‌های موجود در بطن آنها، کاملاً مشخص نبود. اما تجربه سی ساله، بسیاری از بحث‌های نظری آزمون نشده را، در مقابل آزمون تاریخی قرار داد. بسیاری از مشکلات پیش‌بینی نشده در عمل آشکار گردید. برخی از پرسش‌ها که به نظر می‌رسد پاسخ روشنی دارند، دوباره مطرح شد و معلوم شد که پاسخی ندارند یا پاسخ قابل قبولی ندارند. بازنگری در قانون اساسی، به نظر ضروری می‌آید؛ اما این‌که بتوان در حال حاضر آن را به یک خواست و شعار سیاسی تبدیل کرد، تردید دارم. ظرفیت و توان نیروهای دموکراسی خواه در ایران به گونه‌ای نیست که بتوانند فعلاً چنین خواستی را مطرح کرده و با موفقیت پیش ببرند.

به گمان من، تفسیر دموکراتیک‌تر از همین قانون اساسی و تحقق بخشیدن به ظرفیت‌های دموکراتیک آن، تا افقی قابل ملاحظه، هدف واقع بینانه‌تر و معقول‌تری است. به خصوص توجه داشته باشید که نفی قانون اساسی در صورتی که امکان جایگزینی آن، با قانون اساسی دموکراتیک‌تری وجود نداشته باشد، در شرایط فعلی؛ یعنی باز گذاشتن بیشتر دست نیروهای اقتدارگرا و خشن. فراموش نکنید که «قانون بد بهتر از بی قانونی است.» تکامل سیاسی جامعه به سوی دموکراسی مرحله‌ای و تدریجی است و قانون اساسی موجود تا افق قابل ملاحظه‌ای ظرفیت پذیرش این تکامل را دارد. بحث از اصلاح قانون اساسی می‌تواند در قالب بحث و گفت و گوهای نظری مطرح گردد و حتی در مورد آن، پیشنهادهایی ارائه شود، اما تبدیل آن به یک شعار و خواست عاجل سیاسی، خیال‌پردازانه و غیرواقع بینانه است.

به عنوان یک تمرین نظری، عرض می‌کنم که بازنگری در قانون اساسی را می‌توان بر مبنای تصویری که از حکومت مطلوب (و البته ممکن!) داریم انجام دهیم. راستش را بخواهید، من هنوز به الگوی جمهوری اسلامی پایبند هستم. اما مطابق با تفسیر و تعبیری که حاصل جمع‌بندی نظری و عملی تجربه سی سال گذشته است. جمهوری اسلامی مطلوب من حکومتی است که: اولاً شکل آن «جمهوری» است، ثانیاً شیوه تصمیم‌گیری و اداره امور عمومی در آن «دموکراتیک» است، ثالثاً خط مشی‌گذاری (سیاست‌گذاری) عمومی در آن، با الهام از ارزش‌ها و احکام دینی صورت می‌گیرد و خط مشی‌های عمومی آن مغایرت قطعی با احکام قطعی دینی ندارند. مشکل اصلی در قانون اساسی موجود از نظر من، به ضعف در رعایت اصول دموکراتیک در آن باز می‌گردد. اگر قرار باشد بازنگری صورت گیرد، باید در اصولی صورت گیرد که با قواعد اصلی دموکراسی ناسازگار است. منظورم از قواعد اصلی دموکراسی، سه قاعده اصلی است: اول پذیرش حق مردم برای نصب، نقد و عزل حکومت و تصمیم‌گیری در امور عمومی؛ دوم پذیرش برابری سیاسی همه شهروندان، مستقل از دین، مذهب، ایدئولوژی، جنس، قومیت و موقعیت اقتصادی و اجتماعی آنها؛ سوم حکمرانی اکثریت همراه با رعایت حقوق اقلیت. برخی از اصول قانون اساسی، حداقل در ظاهر با این قواعد ناسازگار است. به طور مثال عرض می‌کنم، من اگر چه خود را دین‌دار می‌دانم و می‌کوشم تا رفتارم مغایرت قطعی با احکام قطعی دینی نداشته باشد؛ اما مخالف دادن امتیاز سیاسی به پیروان دین (یا مذهب) یا مفسران دین (یا مذهب) در قانون اساسی هستم. یا مثلاً اگر روزی مردم (اکثریت) نخواهند «قوانین موضوعه» بر مبنای برخی از احکام فقهی باشد، من ضمن وفاداری شخصی به احکام شریعت، حکومت را مجاز به تحمیل به اکثریت نمی‌دانم.

○ با توجه به اصل ۱۱۰ قانون اساسی و وظایف و اختیارات رهبری، آیا «حکم حکومتی» از آن استنباط می‌شود؟

● در ارتباط با اصل ۱۱۰ قانون اساسی، باید به چند نکته توجه کرد؛ اولاً اجرای این اصل احتیاج به تدوین و تصویب یک قانون عادی دارد. همان‌طور که برای اجرای سایر اصول قانون اساسی، قوانین عادی نوشته می‌شود، برای این اصل نیز قانون عادی باید نوشته شود. به طور مثال در این اصل از «وظایف» و «اختیارات» رهبری صحبت شده است، باید روشن گردد که کدام بندها جزء «وظایف» ایشان و کدام جزء اختیارات ایشان است. مثلاً اگر در جایی

بازتاب اندیشه ۱۰۵

عمل به آنچه ممکن است

مردم به طور مستقیم تصمیم‌گیری کردند، آیا رهبری «وظیفه» دارد تصمیم آنها را تأیید کند یا خیر؟ ثانیاً رهبری در قانون اساسی ایران، نهادی ورای نهادهای موجود نیست و خواسته‌ها و دستورات ایشان باید از مجرای همین نهادها به مرحله اجرا در آید. به طور مثال در قانون‌گذاری، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت، کاملاً در اختیار ایشان است. بنابراین برای تأثیرگذاری بر قوانین، احتیاج به ساز و کار دیگری ندارند.

● اشاره

نجلعلی غلامی

آقای علوی تبار در این گفت‌وگوی کوتاه، قانون اساسی جمهوری اسلامی را، مورد نقد و بررسی قرار داده است. در این میان به مطالبی اشاره نموده که محل تأمل جدی است. با توجه به حساسیت موضوع، نکاتی به طور مختصر اشاره می‌شود:

۱. ایشان ادعا می‌کند که «حقوق ملت که در قانون اساسی مندرج است»، محقق نشده است. در پاسخ، لازم است که تعریفی از حقوق ملت داشته باشیم. در قرن بیستم میلادی، مجموعه حقوق و آزادی‌های سنتی و حقوق و آزادی‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در اعلامیه‌ها و میثاق‌های بین‌المللی و پس از آن در قوانین اساسی کشورها گنجانده شد. امروزه اصطلاح «حقوق ملت» یا «حقوق و آزادی‌های عمومی» به مجموعه این حقوق و آزادی‌ها اطلاق می‌شود.^۱ استدلال آقای علوی تبار این است که در دوره حیات امام^ع روح حاکم بر قانون اساسی، تحت تأثیر کاریزما و فرهنگ امام بود و حقوق ملت محقق نشد! و دوره بعد از ایشان، وجه گروه سالارانه غالب بود و وضعیت حقوق ملت بسان گذشته بود و در دوره اصلاحات، تلاش‌هایی بر احقاق حقوق ملت شد؛ اما با روی کار آمدن دولت نهم، مسیر را به حالت قبل برگرداند. حقوق ملت در قانون اساسی جمهوری اسلامی عبارتند از: آزادی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، مطبوعات مستقل، برپایی تجمعات قانونی و... سؤال اساسی این است که کدام یک از موارد فوق، در زمان حیات امام^ع و پس از رحلت ایشان، تا قبل از دوره اصلاحات عملی نشد؟ این جمله معروف امام که فرمود «میزان رأی ملت است» حاکی از اهمیت و جدی بودن حقوق ملت نزد امام است. برگزاری همه پرسی جمهوری اسلامی درست سه ماه بعد از پیروزی انقلاب، غیر از تحقق حقوق ملت، چه معنای دیگری می‌تواند داشته باشد. تأسیس مجلس خبرگان و انتخاب آنان توسط مردم، نشان از اهمیت حقوق ملت در نظام اسلامی است. این‌که بگوییم در زمان امام^ع روح

بازتاب اندیشه ۱۰۵

۲۵
عمل به آنچه
ممکن است

۱. نک: شریعتی، سمیه، حقوق ملت و دولت در قانون اساسی، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

فرهمندی بر قانون اساسی حاکم بود، بدین معناست که امام با توجه به محبوبیت خود نزد طبقات مختلف جامعه، آیا خواهان اجرایی شدن مطالبات و حقوق واقعی مردم نبود؟ این یک ظلم تاریخی و نابخشودنی به ساحت مقدس بنیانگذار انقلاب اسلامی است، همچنین بعد از رحلت امام^۳ نیز حقوق ملت کاملاً رعایت شده است. برگزاری منظم انتخابات، مطبوعات مستقل و منتقد سیاست‌های نظام، وجود احزاب با گرایش‌های متفاوت و بسیاری دیگر، از نمونه‌های نمود تحقق حقوق ملت که مندرج در قانون اساسی است، عکس العمل ملت ایران بعد از رحلت حضرت امام^۳ گواه روشن و صریحی بر بطلان این ادعاست. اصولاً روی کار آمدن اصلاح‌طلبان و در دست داشتن قدرت اجرایی در طول هشت سال، در قالب چه پروسه‌ای قابل تعریف است؟ آیا غیر از این است که ملت با اعمال حقوق خود، که نشأت گرفته از اصول قانون اساسی است با شرکت در انتخابات، شخص مورد نظر خود را به قدرت می‌رسانند.

۲. ایشان در قسمتی از این گفت‌وگو معتقد است که حقوق اساسی ملت، در قانون اساسی کامل نیست و نیاز جدی به بازنگری دارد. در پاسخ باید گفت اگر چه بحث بازنگری در قانون اساسی در خود قانون اساسی هم لحاظ شده و باب آن مفتوح است، اما نمی‌توان به بهانه بازنگری، قانون اساسی فعلی را تضعیف نمود. واقعیت این است که حقوق ملت که در فصل سوم قانون اساسی ذکر شده است، منطبق بر آموزه‌های اصیل اسلامی و قرآنی پیرامون حقوق انسان‌هاست. پیامبر اسلام در دوران جاهلیت فرمود: همه از آدم به وجود آمده‌اید و آدم از خاک است، عرب را بر عجم فضیلتی نیست و سرخ‌پوست را بر سیاه پوست و سیاه پوست بر سرخ پوست، مگر به تقوا، آزادی، یکی از شاه‌بیت‌های حقوق انسانی است که در اصل ۲۴ قانون اساسی آمده است «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آن‌که مخل به مبانی اسلام و حقوق عمومی باشد»، دو اصل ۲۶ و ۲۷ قانون اساسی به مبحث آزادی احزاب و انجمن‌ها پرداخته است. در ارتباط با مسأله تساوی، اصل ۱۹ چنین می‌گوید: «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود» در اصل ۱۹ و ۲۰، منظور از عبارت‌های «مردم ایران» و «همه افراد ملت» حقوق مساوی و حمایت قانون را به طور یکسان دارند، تمامی اتباع ایران است، که البته بیگانگان را در بر نمی‌گیرد. حقوق مربوط به اتباع بیگانه را در اصول دیگر باید جست‌وجو کرد. بنابراین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیرامون استیفای حقوق ملت، بسیار مترقی و همه‌جانبه است.

۳. آقای علوی تبار می‌گوید: «در صورتی که اکثریت مردم خواهان مخالفت برخی قوانین موضوعه با بعضی از احکام فقهی باشند، حکومت باید به این خواست اکثریت تن در دهد» این سخن ایشان که بدون هیچ‌گونه استدلال متقن طرح شده، حاکی از یک نوع روشن‌فکری دینی غیر بومی است.

دین و شریعت و آموزه‌های آسمانی آن، حدود و رسوم خاص خودش را دارد و احکام شرع انور، توقیفی است و به غیر از شارع مقدس که به مصالح و مفاسد انسان‌ها آگاه است یا آن که مأذون از طرف اوست، کسی حق دخالت و تصرف در این امور را ندارد. اساساً یکی از شرایط اصلی و بنیادین قانون‌گذاری، علم و احاطه کامل به مصالح و مفاسد افرادی است که قانون متوجه آنان است. از آنجایی که عقل و اندیشه بشری کامل نیست و قدرت تشخیص کامل مصالح و مفاسد واقعی انسان‌ها را ندارد، بر همین اساس، بشر نیازمند دین است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی